

این کتاب بدون اغراق شاهکار دقت و کوشش و تسلط بر منابع مربوط به تصوف اسلامی است و ارزش آن به‌ویژه هنگامی معلوم می‌شود که انسان به رساله‌ها و تألیفات «دانشمند نمایان» کم‌مایه نورسیده به‌خصوص در زبان انگلیسی نظری بیفکند و بداند چگونه کار پژوهش را سرسری می‌گیرند و پیاپی کتاب و مقاله «بیرون می‌دهند». ترجمه رساله قشیری به قلم گراملیش کهنه نخواهد شد و دهها و ان‌شاء‌الله صدها سال مرجعی موثق برای پژوهندگان تاریخ تصوف خواهد ماند.

Shems Friedlander:  
The Whirling Dervishes  
SUNY Press 1992  
pp. 160; pb \$16.95 hc \$49.50

«درویشان چرخان»

به‌قلم شمس فریدلندر

از انتشارات دانشگاه نیویورک، ۱۹۹۲

۱۶۰ صفحه، ۲۰×۳۰ سانتی‌متر

بها به دلار ۱۶/۹۵ شمیزی، ۴۹/۵۰ جلد محکم

در این کتاب تعداد زیادی عکسهای بسیار خوب غالباً بزرگ و تمام صفحه از منظره‌های گوناگون رقص درویشان مولوی در قونیه و عده‌ای از سران آنها — همگی سیاه و سفید — با متنی در باب مولانا رومی و اندیشه‌های او و مراسم سماع این درویشان چرخان (نامی که در زبان انگلیسی برایشان نهاده‌اند، در زبان آلمانی با واژه‌ای به همین معنی [Wirbelnde] و نیز «درویشان رقصان» Tanzende Dervische خوانده می‌شوند) و موسیقی مولویان و پاره‌ای مطالب دیگر و فهرست‌گونه‌ای از اصطلاحات صوفیان و یک کتابنامه مختصر فراهم آمده است. هدف مؤلف کتاب، آقای شمس فریدلندر، که فعلاً از عاشقان سرسپرده درگاه قونیه است، تبلیغ پیام دوستی و برادری مولانا و معرفی مراسم جشنواره سماع قونیه است.

فصول کتاب عبارت است از ۱ - صوفی، تعریفی کوتاه از مفهوم صوفی و واژه درویش در نیم صفحه، ص ۱۵؛ ۲ - بی اثر ساختن چسب زمین، یعنی برکندن دل از عالم خاک، ص ۱۷ تا ۳۴؛ ۳ - مولانا، شرح احوال خود و پدر و خاندانش، ص ۳۵ تا ۶۲؛ ۴ - سماع، ص ۸۵ تا ۹۳؛ ۵ - تکیه، ص ۱۰۵ تا ۱۱۷؛ ۶ - موسیقی، به قلم نزیه اوزل، ص ۱۲۷ تا ۱۴۱؛ ۷ - شهد اندرز او، ص ۱۵۲ تا ۱۵۳؛ ۸ - حکایت قفس، ص ۱۵۳ (نقل از منطق‌الطیر عطار، بدون ذکر مأخذ).

در فاصله میان این بخشها و نیز در ضمن آنها عکسهای کتاب به مناسبت موضوع گنج‌نیده شده است.

مؤلف در زیر عنوان «شهد اندرز او»، خود اندرزی داده می‌نویسد:

مولانا حامل پیام عشق بود و متحد‌کننده کسانی که نظر به جدایی داشتند. می‌توان دائماً بحث کرد که مولانا ترکی بود پارسی‌گوی یا افغانی بود تازی‌نژاد، و در این جدال جوهر تعالیم او را که پرورش وجدان یگانگی سراسر نوع انسان بر پایه محبت است از یاد برد (ص ۱۵۲).

قبول این اندرز کریمانه آقای فریدلندر البته منافاتی با پذیرفتن واقعیات تاریخی ندارد و نباید بهانه خلط حقایق و پیش بردن اغراض سیاسی گردد.

نه فقط مولانا، که شکسپیر و دانته و گوته هم به همه ملت‌های جهان تعلق دارند و بد نبود اگر مردم انگلیس و ایتالیا و آلمان هم این پند را می‌پذیرفتند و افتخار داشتن این بزرگان را به همان نسبت با دیگران قسمت می‌کردند. راه پژوهش‌های علمی از راه مساعی صلح‌جویانه و بشردوستانه جداست. وظیفه علم نفوذ به تاریک‌ترین زاویه‌ها و کشف مجهول‌ترین هویت‌هاست. مولانا و نظامی و خاقانی و دهها یا خود صدها تن همانند ایشان را ترک یا روس خواندن نقض واقعیات تاریخی و تبلیغ دروغ و دغلبازی در کار علم است و هیچ‌گونه ارتباطی با ایده آل صلح و یگانگی ندارد. ایرانیان ارادتت را که ملت ترک صدها سال به مولانا نشان داده‌اند و میراث تعالیم او را چندین قرن تقدیس و تجلیل و نگهبانی کرده‌اند درخور شکر و امتنان می‌دانند و جشنواره قونیه را خدمتی ستودنی در راه اعلامی نام این شاعر و عارف بلندآوازه خود می‌شمرند. اما نباید توقع داشت که به همین دلیل در تاریخ ادبیات خود، او و امثال او را ترک بخوانند. تاریخ فرهنگ و ادب ایران‌زمین آن قدر غنی‌ست که نیازی به این دستبردها در معاملات سیاسی ندارد. دو شاعر بی‌مانند پاکستان، غالب دهلوی و اقبال لاهوری، بهترین و مشهورترین آثار خود را به زبان فارسی سروده‌اند. ولی هرگز کسی شنیده است که ایرانیان آن دو تن را ایرانی بخوانند؟ اگر اقبال را نمی‌توان و نباید ایرانی شمرد، چگونه است که نه فقط اعراب بلکه دانشمندان مثلاً بی‌غرض غریبی نیز، زکریای رازی و ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی و طبری و خوارزمی و جرجانی (مؤلف کتاب کم‌مانند اسرار البلاغه) و حتی دشمن تازیان ابن‌مقفع را و صدها تن ادیب و مورخ و مفسر و لغوی و حکیم و طبیب و فقیه دیگر را که همه ایرانی و پروردگان فرهنگ ایران بوده‌اند، عرب می‌خوانند؟ آیا آقای شمس فریدلندر هرگز شنیده است که آدمی عاقل امانوئل کانت را فیلسوف لهستانی بخواند

صرفاً بدین نظر که تحولات سیاسی جهان، زادگاهش کونیگزبرگ (Königsberg) را امروز در محدوده جغرافیایی لهستان یا لیتوانی قرار داده است؟ آیا می‌توان ساموئل بکت (Beckett) ایرلندی را فرانسوی دانست از این رو که به اختیار — نه مانند بهاء‌الدین ولد، پدر مولانا، به اضطرار — بیشتر سالهای عمرش را در هجرت فرانسه گذرانده و حتی چندین اثر معروف هم به زبان فرانسه نوشته است — به خلاف مولانا که یک بیت ترکی سروده است؟

آقای فریدلندر در بند مباحث علمی دانشگاهی مولانا شناسان نیست و توجهی به این ندارد که صرف نظر از هویت شاعر، در سخنش صدها یا خود هزارها نکته‌های ناب و بدیع اندیشه‌های دینی و اجتماعی و عرفانی و فلسفی و ادبی هست که ذهن پژوهندگان را قرن‌ها به خود مشغول داشته و شارحان مثنوی را به کوششی پایان‌ناپذیر در کشف حجاب از چهره معانی بلند «خداوندگار» برانگیخته است. ارزش کتاب حاضر در حقیقت به همان عکسهای روشن و گویایی است که تمام مراحل سماع درویشان قونیه و چهره‌های روحانی پیران تکیه مولانا را که شور و شیفتگی توأم با وقار و هشجاری در دیدگان و حرکات موزون بازوانشان هویدا است، به خواننده نشان می‌دهد. فریدلندر عکس چند تن از معاریف و بزرگان تکیه را نیز آورده و هر کدام را با توضیحی کوتاه معرفی کرده است. از آن میان یکی شیخ سلیمان لراس (Loras)، بزرگ پیران قونیه است (ص ۳۰-۳۲). دیگر احمد بیجان قصاب اوغلو «سماع‌زن‌باشی» مولویان است که قدمهای درویشان را در حالت سماع تنظیم می‌کند (ص ۹۴). دده عثمان یگانه کسی است در میان زندگان که توانسته است به رسم مولویان سه سال یا یک هزار و یک روز (ص ۱۵۵) در تعریف چله چله بنشیند (ص ۱۰۲). در بسیاری عکسهای زیبای دیگر جمع درویشان را از پیران هفتاد ساله و بیشتر تا پسر نوجوان دوازده ساله (ص ۶۸) در قباهای سفید دامن‌افشان با جذبه‌ای روحانی در حالت رقص و گردش و کرنش، یا با دستها که قیچی‌وار بر شانه نهاده‌اند و سرهای خمیده می‌بینیم. تعدادی از عکسها نیز ارزش تاریخی دارد و مربوط به حوادث و افراد گذشته است، یا نزن را در حالات گوناگون نشان می‌دهد. (این پرسش که مولویان امروز که مراسم جشنواره قونیه را به پا می‌دارند تا چه اندازه سرسپرده اندیشه‌های مولانا و پیرو شیوه‌های وارستگی آن خداوندگار عالم معنی هستند و آیا راز سماع او را درمی‌یابند یا صرفاً شریک جشنی هستند که آتاتورک در زمان خود ممنوع کرده بود و حکومت ترکیه پس از جنگ دوم جهانی آن را دوباره به‌راه انداخت، مربوط به بررسی این کتاب نیست).

جای تأسف است که مؤلف دقت بیشتر در مورد حکایات و روایات گوناگون به کار نبرده و ظاهراً نسخه کتاب را پیش از چاپ به آدمی خیره نشان نداده است، یا نشان داده، ولی خواننده (که احتمالاً حق‌الزحمه‌ای نیز از ناشر گرفته است) نگاهی سرسری به متن انداخته و اشتباهات را یا ندیده، یا نخوانده، یا خود هم بهتر از این نمی‌دانسته است. نتیجه این است که مثلاً می‌خوانیم که عطار روز ۵ مارس ۱۱۱۹ (اواخر ۵۱۴ هجری) متولد شده و احتمالاً در ۵۸۶/۱۱۹۰ درگذشته است، نه چنان که می‌گویند در ۶۱۷/۱۱۲۰ به زخم تیغ مغولان (ص ۱۵۵). همو، عطار، ۱۱۴ کتاب نوشته است (ص ۴۰). سعدی در ۵۸۰/۱۱۸۴ به دنیا آمده است (ص ۱۵۷). جا به جا اشعار و احادیث و سخنانی از بزرگان صوفیه نقل شده و فقط گاهی با قید شماره‌ای به مأخذ رجوع داده شده است. ولی کتاب زیرنویس و بخشی ویژه یادداشتها ندارد، و شماره‌های مزبور اشاره به کتابنامه پایان تألیف است که در آن مشخصات کتابشناسی یا داده نشده یا به هر حال صفحه و سطر آن اشعار و اقتباسات دیگر قید نگشته است. نتیجه این است که اگر غزلی از مولانا را ترجمه کرده و بر فرض که به مأخذ آن یعنی دیوان شمس رجوع داده باشد، خواننده خود باید ده جلد دیوان شمس را جستجو کند تا، بر فرض که فارسی بداند، اصل آن را بیابد.

آقای فریدلندر واژه‌ها و اصطلاحات و اسامی را، خواه عربی خواه فارسی، فقط از طریق ترکی می‌شناسد و در برگردان آنها به خط لاتین، قراءت ترکی را معتبر می‌شمرد و مثلاً کیقباد را Keykubat (نه چنان که باید Keyqobād)، و مبتدی را Muptedi (نه mu/obtadi) می‌نویسد. باز جای شکرش باقی است که نام مبارک پیغمبر را Mehmet ننوشته است. غلطهای چاپی و نابسامانیهای دیگر نیز در این تألیف کم نیست.

روی هم رفته باید گفت که آقای شمس فریدلندر با چاپ این عکسها خدمتی ارزنده انجام داده است و این کتاب برای سیاحان ترکیه به خصوص آنها که به تماشای جشنواره مولویان قونیه می‌روند سودمند است.

\*\*\*

موارد زیر را در نخستین مقاله «ایران‌شناسی در غرب»

در شماره پیش مجله اصلاح بفرمایید:

درست

۱۳

نادرست

۱۱۳

صفحه و سطر

۵/۲۵۴

دود	دود	۱۳/۳۵۴
—	وتازی	۱۶/۳۵۴
فقط خیرگان زبان می‌تواند	شاید خیرگان زبان بداند	۲/۳۵۵
جروق	جروق	۱۱/۳۵۶
قیج	قیج	۱۱/۳۵۶
گاهی نارصاست چنان‌که مثلاً در همین نمونه‌ها دو بار حرف ق	گاهی	۱۳/۳۵۶
به‌جای حرف پایانی ک آمده، ولی در واژه «کبک» حرف ج		
به کار رفته است؛ و گاهی نادرست...		
		۱۵/۳۵۶
اضافه شود: مقدمه‌ای که دکتر صلاح‌الدین المنجد بر تألیف		
خوش‌المفعل فی‌الفاظ الفارسیة المریة (اتشارات بنیاد		
فرهنگ ایران، ۱۹۷۸) نوشته، دقیق‌تر و عالمانه‌تر است و اگر		
آقای سواعی بدان مراجعه کرده بود می‌توانست در زیرنویسهای		
دراز خود به این‌گونه پرمشها پاسخ دهد.		
شدریج	شدریج	۲۳/۳۵۶
کلمه	کلمه‌ای	۶/۳۵۸
نیست بلکه نظامی همانند دیگر عبارتهای وصفی همان ۹ بیت، از	نرفته است	۲۴/۳۵۸
مجنون یا اوصاف مستعار «طبال نفیر آهنین کوس» و «رهبان		
کلیسای افسوس» یاد کرده است.		
در هیچ‌کجا کمترین	کمترین	۵/۳۵۹
مطبیعی	مطلبی	۱۵/۳۵۹
معرفی نمابند	نمابند	۲۴/۳۶۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی